



شهرک دانشگاه تهران - کرج - جاده طالق  
 پایگاه اطلاع رسانی کهنشأن



استاد اصغر طاهرزاده:

شما چه تعریفی و مختصاتی از رهبران الهی و معنوی دارید؟

بنده خیلی خوشحال هستم که محور نشست‌ها، چنین نشست‌هایی باشد که این نوع شخصیت‌ها به تاریخ ارائه شود چرا که کمک بزرگ به مردم این است که ریشه‌ها را از یاد ببرند و در این صورت است که در واقع مردم احساس هویت می‌کنند. مضافاً این که برای شخصیتی وقت می‌گذاریم؛ که هر چه وقت بگذاریم چهره‌ای از بزرگی‌های ایشان ظهور می‌کند. بعضی افراد شخصیتی محدود دارند و بالاخره تمام می‌شوند؛ اما برخی دیگر هر چه زمان می‌گذرد ظاهر می‌شوند و به قول مرحوم شهید مطهری، برخی بعد از مرگ، تازه متولد می‌شوند. یقیناً مرحوم آقاجنقی از این جنس هستند. این سؤال جای تأمل دارد و با فکر روی این سؤال به جواب بقیه سؤال‌ها هم می‌رسیم. رهبر حقیقی، کسی است که افق‌های پیش روی جامعه را بشناسد و توان رجوع مردم از تاریخ موجود به سوی آن افق‌ها را داشته باشد. باید در نظر داشت خیلی‌ها با این افق‌ها آشنایی دارند ولی رهبر نیستند چون این هنر که مردم را به سمت افق‌های پیشرو هدایت کردن، نوعی زعامت است. اطلاع از اهداف عالیه، کار عالمانه است. مرحوم آقاجنقی عالمی است که زعیم است و این زعامت است که می‌تواند کار

## آقاجنقی، غرب و هویت اسلامی

مصاحبه‌ای که پیش روست حاصل مصاحبه با محقق و استاد گرانقدر آقای اصغر طاهرزاده می‌باشد. در باره آقا جنقی و چگونگی پاسداشت هویت اسلامی از طریق بزرگداشت یاد این عزیز است.

رضاخان، روشنفکران وابسته ای از جمله محمد علی فروغی و تیمورتاش را می‌بینیم، چون رضاخان قرار است با کمک این افراد فرهنگ مدرنیته را حاکم کند تا جایگزین تمام مناسبات روحانی و معنوی دینی شود که بناست جامعه را اداره کند. و گرنه برای سایر ادیان رضاخان نیاز نیست؛ چون سایر ادیان ادعای مدیریت تمام مناسبات حیات بشر را ندارند و تنها به ایجاد یکسری احوالات روحی فردی اکتفا می‌کنند. مدرنیته می‌داند تا زمانی که تکلیفش را با شیعه مشخص نکند کاری از پیش نخواهد برد. تنها مکتبی که از آسمان سخن می‌گوید اما زمین را مدیریت می‌کند تشیع است. شکی نیست که ذات اسلام این چنین است ولی بالاخره این فرهنگ در بیرون شیعه لطمه خورده است. و به خاطر همین هم هست که خیلی‌ها حاج آقا نورالله را در جریان هجرت به قم یاری نمی‌کنند چون هنوز نمی‌دانند چه خبر است. لازم است اشاره کنم درک و شهود شیخ شهید در این میان فوق العاده است. شهود شهید مدرس هم از این جنس است و درک و شهود حضرت امام هم نمود متعالی و برآیند زحمات چنین شخصیت‌هایی از همان جنس است.

### این چشم فرو بستن می‌تواند به دلیل خودباختگی هم باشد؟

قطعاً دلیل این که حاج آقا نورالله چشم خود را نمی‌بندد این است که هیبت حریف او را مرعوب نکرده است چه بسا کسانی هم، بودند که می‌دیدند که چه اتفاقاتی دارد شکل می‌گیرد اما هیبت مدرنیته آنها را مرعوب می‌کند. پس این شخصیت‌ها شجاعت عجیب و الهی دارند و در ضمن تسلیم آن‌چه که پیش آمده است نمی‌شوند تا از آن مکتب غفلت شود و لذا، خصوصیت زعیم این است که می‌داند باید جامعه را مدیریت کند. مدیریت جامعه اسلامی را به عهده قلب زعیم گذاشته‌اند و حیات سلوکی معنوی زعیم این‌گونه است. و لذا عکس العمل حضرت امام در جریان کاپیتولاسیون را که بررسی می‌کنیم می‌بینیم این واکنش، واکنش یک چهره اجتماعی سیاسی نیست و لذا می‌فرمایند: «من روزشماری می‌کنم تا عمرم سر بیاید.» باطن ماجرا قرار گرفتن اسلام ذیل کفر است و لذا زعیم عمق فاجعه را می‌بیند و دقیقاً مثل رزمنده‌ای که در میدان جنگ شهادت را جزیی از زندگی می‌داند، مبارزه و مخالفت با کاپیتولاسیون را جزیی از وظایف خود می‌داند. پس باید مرحوم آقاجفی را به حق رهبر معنوی خواند و اگر غیر از این برداشت داشته باشیم، گرفتار تحلیل سیاسی کارانی می‌شویم که تاریخ را به زعم خودشان نوشتند. ما اگر از زاویه ای که دین به ما نشان داده است این بزرگان را نبینیم، بسیاری از ابعاد شخصیتی این بزرگواران در حجاب قرار می‌گیرد.

رهبران الهی چه تفاوتی با سایر رهبران دارند؟

را پیش برد. شخصیت‌هایی که زعیم هستند و زعامت آنها از جنس زعامت دینی و الهی است، اشراقات خاصی هم دارند. یعنی مرحوم آقاجفی عالمی نیست که فقط سوادش او را به صحنه بیاورد، باید یک سری اشراقات الهی صورت بگیرد که زمان را در آن جامعیت نسبت به اهدافش بتواند بشناسد و جلو برد. تاریخ گاهی نمی‌تواند این شخصیت‌ها را به درستی ببیند. چرا که ظهور یک شخصیت تاریخی یعنی ورود به صحنه در حالی که تا آن اشراقات معنوی شکل نگیرد، این زعامت الهی وجود ندارد.

اگر در شخصیت‌های امثال مرحوم آقاجفی، حاج آقانورالله، شیخ فضل‌الله، شهید مدرس و آیت‌الله کاشانی دقت کنیم می‌بینیم که این‌ها در سجایای اخلاقی بسیار والا هستند و در عین حال هم، سیاسی هستند. در همان زمان مدرس، اساتید اخلاق و عرفان هم در قید حیات هستند، اما می‌بینیم شهید مدرس چندین سر و گردن از آنها بالاتر است. شاید کمتر کسی را به اندازه ایشان در تهجد و دینداری بتوان پیدا کرد؛ اما چون ایشان با رضاخان در گیر شده است تاریخ ایشان را چهره‌ای سیاسی معرفی کرده است. چرا که تاریخ تنها عکس العمل و واکنش‌ها را می‌بیند در حالی که وظیفه ما چیز دیگری است.

اما وقتی شخصیت‌هایی مثل مدرس را بررسی می‌کنیم می‌بینیم یک اشراقات روحانی خاص لازم است که این اشراقات مختص جایگاه زعامت است. و لذا، این اشراقات سبب حضور چنین شخصیت‌هایی می‌شود که این شخصیت‌ها هم تاریخ ساز می‌شوند.

سلوک شخصی و ارتباط با امام عصر در کنار وجه مبارزاتی برای زعیم اسلامی چون مرحوم آقاجفی از یک جنس هستند و قابل تفکیک نیست. که ما این ویژگی‌ها را در شخصیت حضرت امام (ره) به صورت ملموس تری مشاهده می‌کنیم و لذا محال است کسی زعیم ملتی شود و این دو شاخصه را به عنوان کسی که قلبش مستعد چنین مسایلی است، بتواند مرزبندی کند.

### زعیم جامعه اسلامی چه ویژگی‌هایی دارد؟

رهبران معنوی اولاً خوب می‌فهمند در چه زمانی زندگی می‌کنند و چشم خود را از زمانه نمی‌بندند و لذا رضاخان را روحی می‌بینند که همراه آن تاریکی و ظلمات است چرا که روح مدرنیته در زمان رضاخان بستر پیدا می‌کند تا تمام جوانب حیات ما را به تسخیر در آورد و تصرف کند. و مجاهد شهید حاج آقا نورالله این واقعیت را می‌بیند و لذا هیچ‌گاه به سمت ترور و حذف فیزیکی رضاخان پیش نمی‌رود؛ بلکه با تفکر رضاخانی مبارزه می‌کند.

چون رضاخان هیچ کاره است و به همین جهت در کنار



دنیای استکبار ابداً جنس حساسیت آنها نیست. شما ممکن است به دیدار عالمی بروید و پیش خود بگویید ایشان از مسایلی روز بی اطلاع است اما بعد متوجه می‌شوید روی مسایلی دست می‌گذارد که دنیای استکبار خواسته به حاشیه ببرد. این مسایلی که عالمان دینی روی آن تاکید دارند مسایلی هستند که تاریخ را جلو می‌برد اما مسائلی که استکبار روی آنها مانور می‌دهد، در حقیقت حفظ وضع موجود است.

رهبران الهی، رهبرانی هستند که ماورای زمان، جهت اصلی که خدا برای بشر مقدر کرده است را دائم مد نظر دارند، به همین جهت است که می‌توانند پیش از آن که مشغول تغییر اطراف خود و طبیعت پیرامون خود شوند، مشغول تغییر انسانی می‌شوند که شایسته قرب است. پیشرفت از منظر رهبران الهی پیشرفت است برای رجوع انسان به حضرت الله، به همان اندازه پیشرفت خواهیم کرد که بستر آن را فراهم کرده باشیم. در صورتی که در نظام غربی نفس این که ما زندگی را آسان کنیم و طبیعت را استخدام کنیم به همین قیمت که طبیعت را تغییر دهیم متوقف می‌شویم.

اگر از دریچه‌ای که فرهنگ مدرنیته به ما داده است، به علما نگاه کنیم، علمای خود را درست نمی‌شناسیم در صورتی که اگر مبنای نگاه ما این باشد که اساس حیات انسان این است که خود را تغییر دهد تا شایسته قرب شود، به تعامل با طبیعت و شناخت صحیح از اطرافمان می‌رسیم. مرحوم آقاجفی خوب می‌فهمد که تمدن غربی چه مشکلاتی دارد به خاطر همین هم در تمامی زمینه‌ها به مقابله برمی‌خیزد.

**مرحوم آقاجفی موقوفات زیادی داشتند. وقف را چگونه می‌بینید، یا اساساً وقف چه جایگاهی دارد؟**

در وقف، نوعی مدیریت دینی لحاظ می‌شود. بهترین شکل این که بتوانیم جامعه را در نیازهای طبیعی کمک کنیم این است که اموال را زیر پوشش مدیریت وقف قرار دهیم که در این صورت، سود جوی‌های افراطی تبدیل به اهداف خاص می‌شود. این نوع مدیریت به اهدافی می‌رسد که حاکم اسلامی با آن می‌تواند مردم را در بستر دنیا به آسمان وصل کند. تمام وقف‌ها، این ویژگی را دارند حتی وقف نامه‌هایی که به ظاهر صد در صد دینی هستند، همه پیشرفتی است که بستر تعالی را فراهم می‌کند. ظلمی که شد این است که بهای اندکی به مقوله وقف داده شد.

علما متوجه بودند با این مدیریتی که در امور وقف اعمال می‌شود، مانع از حاکم شدن روحیه سودجویی می‌شود.

**اگر انقلاب اسلامی نبود شناخت ما از آقاجفی چگونه بود؟**

انقلاب اسلامی ادامه یک حرکتی است که قدم به قدم

رهبران الهی، اولاً به همه ابعاد انسان نظر دارند و به ظرفیت‌های این دنیا و انسان‌ها آگاه هستند. ما معتقدیم خداوند حکیم است. حکیم، نظامی که خلق می‌کند، احسن است. نظام احسن، نظامی است که تمام نیازهای منطقی ما را جواب می‌دهد. تمام حرکت‌های رهبران دینی و علمای مذهبی بر این مبناست. در جریان حمله صدام به ایران یقیناً هر رهبری که زیر این آسمان بود در مقابل این حمله خودش را می‌باخت. ولی چرا حضرت امام خودش را نمی‌بازد؟ اگر با تحلیل‌های معمولی این موضوع را بشکافیم به نتیجه‌ای نمی‌رسیم. حضرت امام به این نکته توجه داشتند که این عالم توسط خداوند حکیم خلق شده است. خداوند حکیم این عالم را احسن آفریده است. در نظام احسن، هر نیاز منطقی ما جواب داده می‌شود. نیاز پیروزی بر کفر، منطقی‌ترین نیاز ماست، پس حتماً ما پیروز می‌شویم. این در شرایطی است که همه خودشان را باخته بودند. این نتیجه که به اندازه شایستگی ما بود یک بحث است که حتی تحلیل ما این است که اگر ما منش امام را دنبال کرده بودیم، امروز در معادلات جهانی و در مسایل اقتصادی، ریل نقش به‌سزا و تعیین‌کننده‌ای داشت. در پیشانی تاریخ نوشته بود که عراق باید از دست صدام خلاص شود؛ اما نه با حضور امریکا که اگر ما از منش امام پیروی می‌کردیم ما عراق را از صدام می‌گرفتیم.

پس رهبران دینی با نگاه دیگری تحولات و اوضاع را می‌بینند و مطمئن هستند که عالم و آدم را به اهداف عالی‌تر نیازمند ظرفیت بالایی است، می‌توانند برسانند. برای همین هم است که شکست معنی ندارد. زعمیم با این مبانی معرفتی پا به صحنه می‌گذارد که حتماً عالم، ظرفیت آرمان‌های الهی را که خداوند برای بشر تعیین نموده است، را دارد.

**آیا می‌توان عالمان دینی را به دو گروه عالمان دیندار و عالمان دینمدار تقسیم بندی کرد؟**

عالم دینمدار یا شریعتمدار معتقد است که باید مدار و مسیر زندگی را دین تعریف کرد، یعنی باید تمام مناسبات اجتماعی سیاسی بر اساس دین باشد در صورتی که دینداری با سکولاریسم هم جهت است، یعنی نظام لیبرال دموکراسی در جامعه حاکم باشد و شما هم نماز خود را بخوانید که به هیچ وجه جنس اسلامی و هیچ پیامبری نیست.

**رهبر الهی متعلق به زمان خود است یا جلوتر از زمان خود؟**

رهبر الهی منفعل از زمان خود نیست و نسبت به آن چه اطرافش می‌گذرد بی تفاوت نیست. چرا که می‌خواهد تاریخ را جای دیگری ببرد. لذا به زمانه خود اشراف دارد که این شناخت و اشراف متفاوت از شناخت روشنفکران است. علمای ما نسبت به برخی خبرها بی تفاوت هستند و نسبت به برخی دیگر واکنش نشان می‌دهند. جنس خبرسازی و خبردهی

قاجار تفاوتی نداشته باشد اما ما جایگاه اینها را نگاه می‌کنیم. علامه مجلسی از این جهت که موقعیتی برای احیای شیعه فراهم شده است خوب می‌فهمد و از نظر فرهنگی به جدیت وارد میدان می‌شود. علامه مجلسی در شرایطی که بستر احیای شیعه فراهم است وارد صحنه شد و نرم افزار این بستر را فراهم کرد و گر نه ما خلاء فرهنگی داشتیم.

مرحوم آقاجفی، همان جنس کار علامه مجلسی را در زمان خودش و در شرایطی که قاجار آمده تا در حجاب ببرد، به میدان می‌آید و اگر مجلسی در زمان مرحوم آقاجفی بود همان کار را می‌کرد که مرحوم آقاجفی انجام داد و برعکس. اولین چیزی که برای علمایی که زعیم هستند مهم است، آن آرمانی است که خداوند برای هر ملتی تقدیر فرموده است. خداوند اراده کرده است که ملت‌ها به عالی‌ترین شکل زندگی خود را اداره کنند. زندگی که خداوند به بهترین شکل برای ملت‌ها تعریف کرده است؛ زندگی است که زمین باید به آسمان متصل شود، یعنی زندگی زمینی که به آسمان وصل شد زندگی است و زندگی غیر از این وجود ندارد و پوچ‌گرایی و نیهیلیسم و بدبختی بشر است. آنچه که بر قلب تمام علمایی که زعیم بشر هستند، ظاهر می‌شود این است که این هدف را چگونه عملی کنند. حضرت امام از خیلی زودتر متوجه این موضوع هستند و از حوزه و با تعامل با آیت‌الله بروجردی شروع می‌کنند. این علما چند خصوصیت دارند از جمله این که به اهداف عالی‌ای که خدا برای بشر اراده کرده است، فکر می‌کنند و قلبشان را با بهترین نوع دیانت آرایش می‌دهند و لذا، شایسته اشراق راه حل عبور مردم از ظلمات زمانشان به سوی آن اهداف می‌شوند.

انقلاب اسلامی یک اشرف جامع الهی است به قلبی که خودش را شایسته کرده است تا ملت را به اهدافش برساند. انقلاب اسلامی یک حقیقت آسمانی است. در بستر اسلام و به وسیله عالمی که غم اسلام و مسلمین را می‌خورد، پس چهل حدیث و شرح دعای سحر حضرت امام از جنس انقلاب است. تا انقلاب اشراق شود. همه این مسایل در اسلام است اما به جامعیت قلب امام (ره).

### توده مردم کدام حرکت را زودتر درک می‌کنند؟ آن حرکت سیاسی یا آن مباحث عرفانی را؟

مردم مباحث عرفانی را زودتر درک می‌کنند درست برعکس سیاسیون. مردم یک امام دیدند که نماینده امام زمان است و خوب هم دیدند. به قول مقام معظم رهبری در جریان فتنه هم، سیاسیون مردود شدند. وقتی حضرت امام می‌فرمایند: «آمریکا، هیچ غلطی نمی‌تواند بکند» از جنس چهل حدیث است. اگر از زاویه اشراقی و معنوی نگاه کنیم همه جملات امام معنی پیدا می‌کند.

شکل گرفته و پیش رفته است و انتهای آن هم حاکمیت امام معصوم است. انقلاب اسلامی می‌گوید باید مناسبات بشر تحت مدیریت دین به معنای جامع دینداری باشد. انقلاب اسلامی نشان داد که این کار عقیم نمانده است و با انقلاب اسلامی حاج آقا نورالله و مدرس و شیخ شهیدها به وجود آمدند. در واقع فرهنگ یک جامعه در تاریخ آن جامعه ادامه پیدا می‌کند.

**انقلاب اسلامی چه تاثیری روی پژوهشگر می‌گذارد؟ مثلاً پژوهشگری که در سال ۵۲ درباره آقاجفی تحقیق می‌کند با پژوهشگری که در سال ۶۲ در باره ایشان تحقیق می‌کند از منظر زاویه دید و نگاه یکی هستند؟**

پژوهشگری که در دوران بعد از انقلاب تحقیق می‌کند این سیر را پیوسته می‌بیند. مدرنیته می‌خواهد بگوید که ما بی تاریخ هستیم. پژوهشگر، بزرگترین خدمتی که به جامعه می‌کند این است که می‌خواهد بگوید تاریخ امروز ما بسته به تاریخ گذشته است. بی‌تاریخی، بزرگترین بلایی است که یک ملت را نابود می‌کند. همیشه دنیای استکبار تاریخ یک ملت را مصادره می‌کند و یا آن را تغییر می‌دهد و از جنس خود می‌کند یا محو می‌کند.

گسست تاریخی، بلایی است که به بشر تحمیل می‌کنند و آن را بی تاریخ می‌کنند و سپس خودشان را تحمیل می‌کنند. و کاری می‌کنند که تمام تاریخ بشر، تاریخ غرب می‌شود. این بزرگترین ظلمی است که به ملت‌ها شده است. نگهداشتن امثال مرحوم آقاجفی در تاریخ در واقع نجات ملت از هویت جعلی است که غرب به ما تحمیل کرده است. ما زیر سایه تاریخ گذشته، امروز می‌توانیم آسوده زندگی کنیم. علما ناموس حیات اسلامی هستند. جایگاه افراد در تاریخ شخصیت آنها را مشخص می‌کند. در مورد شخصیت‌های کنونی هم وضع به همین منوال است. هر کسی جایگاهش نسبت به رجوع ما به اهداف انقلاب ارزش دارد.

### آقاجفی را با تمام مختصات سیاسی و اجتماعی و... در نظر بگیرید. آیا در رفتار و منش ایشان با رفتار و منش علامه مجلسی تفاوتی وجود دارد؟

علامه مجلسی در موقعیتی قرار گرفته است که وظیفه بسیار خوبی را برای خود تعریف می‌کند. دولت صفویه ساختارهای شیعی را تجدید حیات می‌کند و آنها را بازخوانی می‌کند. آن هم در شرایطی که اهل سنت داشتند حیات شیعه را مضمحل می‌کردند. حتی می‌توان گفت مأموریت عثمانی در نفی شیعه از بنی عباس شدیدتر است. در چنین شرایطی است که صفویان، هویت شیعه را به ما برمی‌گردانند. این که در برهه‌ای که تزریقات فراوانی برخلاف شیعه وجود دارد، دولتی هویت شیعی را احیا می‌کند، ارزش بالایی دارد. شاید صفویه با

